



افسوس

مرد جوانی آخرین روزهای دانشگاه را سپری می کرد و به زودی فارغ التحصیل می شد. چندین ماه بود که یک اتومبیل اسپورت بسیار زیبا چشمش را گرفته بود. از آنجایی که می دانست پدرش به راحتی قدرت خرید آن ماشین را دارد به او گفت که داشتن این اتومبیل همه آرزوی اوست. با نزدیک شدن به روز فارغ التحصیلی مرد جوان دائما به دنبال علایمی حاکی از خرید ماشین بود. بالاخره در صبح روز فارغ التحصیلی پدر او را به اتاق خود فرا خواند و به او گفت که چقدر از داشتن چنین فرزندی به خود می بالد و چقدر او را دوست دارد. سپس هدیه ای را که بسیار زیبا پیچیده بود به دست او داد. مرد جوان کنجکاو و البته با نوعی احساس ناامیدی هدیه را که یک انجیل جلد چرمی دوست داشتنی بود باز کرد. با دیدن هدیه مرد جوان از کوره در رفت صدایش را بلند کرد و با عصبانیت گفت: با این همه پولی که داری فقط یک انجیل به من می دهی؟ و مانند گردبادی خشمگین خانه را ترک گفت و انجیل مقدس را در آنجا باقی گذاشت. سالهای بسیاری گذشت و مرد جوان موفقیت های بسیاری در راه تجارت کسب کرد. در همین سالها تلگرامی با این مضمون دریافت کرد که پدرش درگذشته و همه دارایی خود را به او واگذار کرده است و او باید هرچه زودتر به خانه پدری رفته و به امور رسیدگی کند. او پدرش را از روز صبح بعد از فارغ التحصیلی ندیده بود. وقتی به خانه پدری رسید ناگهان غم و پشیمانی بردش نشست. به بررسی اوراق بهادار پدر پرداخت و در میان آنها انجیلی را که هنوز به همان نویی همان طور که او آن را سالها پیش باقی گذاشته بود پیدا کرد در حالی که قطرات اشک به روی گونه هایش سرازیر شده بود کتاب مقدس را باز کرد و به ورق زدن پرداخت در حالی که مشغول خواندن آیه های آن بود ناگهان یک سویچ اتومبیل که در پاکتی در پشت آن قرار داشت به زمین افتاد روی آن نام طرف معامله نوشته شده بود و این نام مالک اتومبیل اسپورت مورد علاقه او بود همچنین روی آن تاریخ روز فارغ التحصیلی او و این لغات درج شده بود به طور کامل پرداخت گردید

تا به حال چند بار خود را از نعمات خداوند محروم کرده ایم
فقط به این خاطر که ظاهر امر آن طور که ما انتظار داشته ایم نبوده است